

## بازکاوی «تدبّر» در قرآن

حسن رهبری

در سخن وحی و در سفارش پیشوایان اسلام، همواره «تدبّر در قرآن» مورد تأکید بوده است:

(1) «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد / 24)

«آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند، یا بر دل‌هایشان قفل‌هاست؟»

(2) «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرُوا أُولُو الْأَلْبَابِ.» (ص / 29)

«این کتاب پربرکتی است که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان متذکّر شوند.»

(3) «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا.» (نساء / 82)

«آیا درباره قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند.»

### معنای تدبّر در قرآن

مفسران و نویسندگان علوم قرآنی، در معنا و مفهوم تدبّر در قرآن، زیاد و زیبا نوشته‌اند؛ اما از وادی تعریف لغوی چندان پافراتر ننهاده‌اند. نمونه‌هایی از تعاریف آنان چنین است:

راغب اصفهانی، که از ناموران واژه‌شناسی قرآن است. در کتاب «مفردات الفاظ قرآن» آنجا که به ریشه و مشتقات واژه «دبر»<sup>1</sup> می‌پردازد، به رغم اینکه لغت تدبّر سه بار در قرآن آمده است، هیچ اشاره‌ای بدان نکرده و هیچ معنایی برای آن نمی‌آورد.

فقیه دامغانی می‌نویسد: «التدبّر: التفكير»<sup>2</sup> «تدبر یعنی تفکر در قرآن.»

مجمع البیان: «افلا يتدبرون القرآن» بأن يتفكروا فيه و يعتبروا به و قيل: افلا يتدبرون القرآن فيقضوا ما عليهم من الحق»<sup>3</sup>

«چرا در قرآن تدبّر نمی‌کند» تا در نتیجه در آن تفکر کنند و عبرت بگیرند؛ و گفته شده که معنای آیه این است که چرا در قرآن تدبّر نمی‌کنند تا حقی که به گردن دارند ادا کنند.»

تفسیر ابی السعود: «افلا يتدبرون القرآن» ای ألا يلاحظونه و لا يتصفحونه و ما فيه من المواعظ و الزواجر حتى لا يقعوا فيما وقعوا فيه من الموبقات.»<sup>4</sup>

«افلا يتدبرون القرآن» یعنی: چرا به قرآن توجه نمی‌کنند و در آن و در مواعظ و منهیات آن به دقت نمی‌نگرند تا در آنچه مایه گناه و هلاکت است گرفتار نشوند.»

تفسیر روح البیان: «التدبّر، النظر فی دبر الامور و عواقبها. ألا يلاحظون القرآن، فلا يتصفحونه و ما فيه من المواعظ و الزواجر حتى لا يقعوا فی المعاصی الموبقة»<sup>5</sup>

«تدبر یعنی آینده‌نگری در کارها...» و در ادامه همان توضیح ابی السعود را می‌آورد که در بالا ترجمه شد.

المیزان: «تدبر یعنی گرفتن چیزی بعد از چیز دیگری است و در مورد آیات قرآن به معنای تأمل در آیه پس از آیه دیگر و یا تأمل بعد از تأمل است.»<sup>6</sup>

تفسیر نمونه: «تدبر» از ماده «دبر» (بر وزن ابر) به معنی بررسی نتایج و عواقب چیزی است؛ به عکس تفکر که بیشتر به بررسی علل و اسباب چیزی گفته می‌شود.»<sup>7</sup>

جلال الدین سیوطی: «تدبر و اندیشیدن در معنای قرآن هنگام قرائت سنت است؛ زیرا که همان مقصود اعظم و مطلوب اهم است؛ و به وسیله آن سینه‌ها فراخ گشته و دل‌ها نورانی می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: «کتاب انزلناه إِلَيْكَ مَبْرُكًا لِيَتَدَبَّرُوا آيَاتَهُ»؛ و نیز فرموده: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ؟» و چگونگی آن بدین گونه است که دلش را با اندیشیدن در معنای آنچه تلفظ می‌کند مشغول دارد؛ و معنای هر آیه را بشناسد؛ و در اوامر و نواهی تأمل کند؛ و باور آنها را به خاطر بسپارد؛ که اگر در گذشته در آن تقصیر کرده عذرخواهی و استغفار نماید؛ و اگر به آیه رحمتی رسید، خرسند شده و آن را از درگاه الهی درخواست کند؛ و چون به آیه عذاب بگذرد، ترسناک گشته و به خداوند، پناه برد؛ و هر گاه آیه‌ای متضمن تنزیه پروردگار باشد، او هم تنزیه و تعظیم کند؛ و وقتی به آیه دعایی برسد تضرع و طلب نماید.»<sup>8</sup>

چنانکه مشاهده می‌شود، در میان تعاریفی که برای «تدبر» نوشته‌اند، تعریف سیوطی جامع‌ترین تعریفی است که در یک خلاصه‌نگاری می‌توان آن را آورد. تعریف سیوطی را شاید بتوان خلاصه‌تر از این هم بیان کرد؛ اما هر چه هم خلاصه کنیم، در قالب هیچ کدام از واژه‌های چهارگانه تفکر، تعقل، تذکر و تفقه به مفهوم واقعی آن نمی‌توان دست یافت.

تدبر، واژه بسیار وسیع‌تری از آن واژگان چهارگانه است که در قرآن آمده است. تدبر، ضمن اینکه با عناصر تفکر، تعقل، تذکر و تفقه آمیخته است، در درجات و مراتب بالاتری از آنها قرار دارد. تدبر، نفوذ آگاهانه کلام وی در قلب‌ها و جریان آن در شریان‌های وجود انسان‌های مؤمن و پرهیزگار برای ایجاد تحوّل و خدایی شدن است. به قول اقبال لاهوری:

نقش قرآن چون در این عالم نشست

نقش‌های پاپ و کاهن را شکست

فاش گویم آنچه در دل مضمّر است

این کتابی نیست چیز دیگر است

چون که در جان رفت جان دیگر شود

جان چو دیگر شد جهان دیگر شود

اکنون برای بازشناسی مفاهیم چهارگانه شناخت قرآن: «تفکر، تعقل، تذکر و تفقه» و وجه افتراق آنها با مفهوم تدبیر، نیاز به توضیحاتی است که باید بدان پرداخت؛ اما پیش از آن برای تبیین موضوع، در آغاز مروری بر منابع شناخت قرآن ضروری می‌نماید.

### ابزار و منابع شناخت

حس، عقل و قلب، اساسی‌ترین ابزار شناخت در انسان می‌باشند. برخی از دانشمندان، طبیعت و تاریخ را هم با هویت استقلالی نگریسته و آن دو را نیز جزء ابزار شناخت مطرح کرده‌اند. حال به توضیح مختصری درباره هر یک از آنها می‌پردازیم:

#### (1) حس

انسان دارای حس‌های متعددی است. دانشمندان تا کنون به ده نوع از آن پی برده‌اند که عبارتند از: بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی، بساویایی (= لامسه)، سردی و گرمی، تعادل و جهت‌یابی، وضعی و عضلانی (= حس جنبش)، المی (= رنج جسمانی)، و داخلی و درونی.

«اگر انسان فاقد حس باشد و اگر فرض کنیم فاقد همه حواس باشد، فاقد همه شناخت‌ها خواهد بود... اگر انسان کور مادرزاد به دنیا بیاید، امکان ندارد که از یکی از رنگ‌ها یا از یکی از شکل‌ها و فاصله‌ها تصویری داشته باشد. با هر لفظی، با هر لغتی بخواهید به او رنگ را بشناسانید، یا یک چیزی که دارای یک رنگ است بخواهید رنگش را برای او بیان کنید [برای او قابل درک نخواهد بود]»<sup>9</sup>

قرآن در یکی از آیاتش، دیدگاه خود را در مورد ابزار شناخت چنین مطرح می‌فرماید:

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَتَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ...» (نحل/78)

«شما را از شکم مادرانتان بیرون آورده، در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید، و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد.»

قرآن مجید در این آیه شریفه، سه عنصر اساسی و مهم شناخت را که هیچ شناختی جز از مسیر آنها ممکن نیست، یادآور شده، و بقیه ابزار را که به عنوان عناصری محرک و فعال کننده آن ابزارهای اصلی می‌باشد، به تناسب موضوع، در دیگر آیات مطرح فرموده است.

چه بسا که انسان تصاویری را نگاه می‌کند و صداهایی را می‌شنود، و نسبت به آنها - ناخود آگاه - عکس‌العمل هم نشان می‌دهد؛ اما چون دل به آن نداده - یعنی با چشم دل ندیده و با گوش دل نشنیده - هیچ نقشی از آن صحنه و هیچ ذهنیتی از آن صدا را در خود نخواهد داشت.

از این رو، هر کاری که از انسان صادر می‌شود، آن گاه آگاهانه خواهد بود که قلب هم در آن کار، دخالت و حضور داشته باشد؛ و گرنه آن می‌شود که سعدی گفته است:

«هرگز وجود حاضر و غایب شنیده‌ای

من در میان جمع و دلم جای دیگر است.»<sup>10</sup>

## 2) عقل

«حسن، شرط لازم شناخت است؛ اما شرط کافی نیست. علاوه بر حواس، انسان به یک امر و یا امور دیگری نیاز دارد. انسان برای شناختن، به نوعی تجزیه و تحلیل و گاهی به انواع تجزیه و تحلیل نیاز دارد.

تجزیه و تحلیل کار عقل است. تجزیه و تحلیل‌های عقلی، [همان] دسته‌بندی کردن اشیاء است؛ و اشیاء را در مقوله‌های مختلف دسته‌بندی کردن.»<sup>11</sup> «آن قوه‌ای که «تجزیه»<sup>12</sup> می‌کند، آن قوه‌ای که تعمیم می‌دهد، آن قوه‌ای که تجزیه و ترکیب می‌کند، آن قوه‌ای که حتی کلیات را ترکیب می‌کند، تجزیه می‌کند، ما این را قوه عاقله می‌گوییم.»<sup>13</sup>

«تا وقتی که ما سر و کارمان به حسن محض باشد و پای عمل در کار نباشد، اسمش استقراء است... وقتی که پای عمل در میان بیاید، پای عقل هم در کار می‌آید، این اسمش آزمون است؛ آزمایش است.»<sup>14</sup>

«استقراء، اعتبار ظنی و گمانی دارد؛ ولی تجربه اعتبار یقینی و برهانی دارد.»<sup>15</sup>  
«عقل، با تجزیه، ترکیب، تجزیه، انتزاع، تعمیم و تعمیق مفاهیم حسی، شناخت‌های جدیدی می‌سازد، که این شناخت‌ها میوه‌های عقل و غذای زندگی علمی و فلسفی انسان است.»<sup>16</sup>

## 3) قلب

سومین منبع شناخت در وجود انسان قلب است...؛ واژه قلب که در فارسی به «دل» ترجمه می‌شود، سه معنا دارد:

1) تلمبه خانه خون

2) عقل یا مرکز فکر و اندیشه

3) مرکز شناخت‌ها و آگاهی‌هایی که نه حسی است و نه عقلی که از عمق وجود انسان، به طور ناخودآگاه می‌جوشد.<sup>17</sup>

نکته بسیار دقیق و مهم در مورد معنای سوم قلب این است که با مراجعه به احادیث اسلامی مشخص می‌شود که قلب، به معنای روح، مصدر و منبع اصلی همه شعورها و شناخت‌ها و

آگاهی‌ها و احساسات انسان است؛ و منابع سه گانه شناخت دریچه‌هایی است که روح از طریق آنها با جهان هستی ارتباط برقرار می‌کند. 18

قلب انسان، مانند جسم او، دارای حواسی است که انسان با این حواس می‌تواند حقایق را ادراک کند که از طریق حواس ظاهر و از طریق عقل قابل درک نیست. 19

پاسکال می‌گوید:

«به وجود خدا دل گواهی می‌دهد نه عقل؛ و ایمان از این راه به دست می‌آید. دل دلایلی دارد که عقل به آن دسترسی ندارد.» 20

قرآن مجید نیز جایگاه ایمان را قلب معرفی می‌فرماید:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قَوْلُوا أَسْلَمْنَا لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...» (حجرات/ 14)

«عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: «ایمان آورده‌ایم» بگو «شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید: اسلام آورده‌ایم. زیرا ایمان هنوز در قلب‌های شما وارد نشده است.»

#### 4) طبیعت

«یکی از منابع [شناخت] طبیعت است. طبیعت یعنی عالم جسمانی، عالم زمان و مکان، عالم حرکت، همین عالمی که ما الآن در آن زیست می‌کنیم و با حواس خودمان با آن در ارتباط هستیم.» 21

«... اکثر صاحب‌نظران، طبیعت را یک منبع برای شناخت می‌دانند.» 22

«افلاطون، طبیعت را منبع شناخت نمی‌داند؛ چون رابطه انسان با طبیعت از طریق حواس است؛ و جزئی است؛ و او جزئی را حقیقت نمی‌داند.» 23

شهید مطهری در پاسخ به این سؤال که آیا: «اساساً قرآن، فقط و فقط، اقبال به طبیعت کرده است؟» چنین می‌گوید:

«اینها یک افکاری است که قبل از قرآن، میان مردم رایج بوده است، و اهمیت قرآن به این است که خواسته است افکار و اندیشه‌های بشر را از توجه به این درون‌گرایی‌ها و این ذهنیت‌گرایی‌ها منحرف کرده و او را عینیت‌گرا و طبیعت‌گرا بکند.

نه یک آیه، نه دو آیه، نه ده آیه، بلکه در دهها آیه، بشر را متوجه مطالعه عالم می‌کند؛ متوجه مطالعه تاریخ می‌کند؛ متوجه مطالعه نظامات اجتماعی می‌کند؛ متوجه مطالعه خودش و نفس خودش و درون خود می‌کند؛ [اما] به عنوان یک شیئی از اشیاء طبیعت؛ ولی نه به معنای روی گرداندن از هر چه معنویت است؛ از هر چه درونی است؛ از هر چه باطن است. قرآن به ظاهر

توجه کرده است، بدون آنکه از باطن اعراض کرده باشد. این حرف که توجه قرآن فقط به فقط به ظاهر و محسوس و طبیعت است، بسیار غلط است.

... درون گرایی و برون گرایی اسلام، دوش به دوش هم هستند... اسلام، فعالیت بیرونی که از معنویت تهی باشد، باطل می‌داند.»<sup>24</sup>

پس، سیر طبیعت، تنها برای شناخت طبیعت محض نیست؛ بلکه برای شناخت خدای طبیعت و برای رسیدن به خالق طبیعت و نفوذ ایمان او در قلب است:

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.» (آل عمران / 191)

همان‌ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته و خوابیده یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند؛ [می‌گویند] بارالها! اینها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار.»

همین طور در دیگر آیات هم ارتباط طبیعت با ماورای طبیعت کاملاً محسوس است که بیان همه آنها در مجال این بحث نیست.

## 5) تاریخ

«قرآن، تاریخ را به عنوان یک منبع شناخت عرضه می‌دارد. ممکن است بگویی که خوب، طبیعت، تاریخ را هم شامل است. البته درست است که تاریخ هم به یک اعتبار، جزء طبیعت است؛ ولی تاریخ یعنی: جامعه انسانی در حال حرکت و در حال جریان. آیاتی که ما در قرآن داریم، مانند: «قل سِيرُوا فِي الْأَرْضِ» علناً به ما می‌گوید: بروید و در زمین گردش کنید؛ چرا اینها در زمین گردش نمی‌کنند؟ البته منظورش فقط مطالعه نیست؛ بلکه مطالعه تاریخ نیز است. یعنی بروید آثار تاریخ را مطالعه کنید؛ و بعد ببینید که این زندگی و جامعه بشر چه تحولات تاریخی کرده است.»<sup>25</sup>

سیر اندیشه از تفکر تا تدبیر

اکنون پس از آشنایی با منابع شناخت که در تعریف و تبیین مفاهیم پنجگانه قرآنی: تفکر، تعقل، تذکر، تفقه و تدبیر از آنها بهره خواهیم برد، جا دارد که از رده‌بندی مرتبه هر کدام از مفاهیم مذکور هم اطلاعاتی در دست داشته باشیم، البته نگارنده، رده‌بندی صریحی از مفاهیم چهارگانه در منابع اسلامی ندیده است؛ اما از آنجا که چیدمان آیات الهی در قرآن بنا به دستور خداوند متعال و نظارت مستقیم پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وآله صورت گرفته، و از مشیت و اراده معناداری

تبعیت می‌کند، از این رو در رده‌بندی آن مفاهیم را با دلایلی که در زیر می‌آوریم، به این ترتیب صحیح می‌پنداریم: تفکر، تعقل، تفقه، تدبّر و تذکر؛ زیرا

1) در سوره نحل، به ترتیب چنین می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ. يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخْلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل / 10-11)

«او کسی است که از آسمان، آبی فرستاد؛ که نوشیدن شما از آن است؛ و گیاهان و درختانی که حیوانات خود را در آن به چرا می‌برید نیز از آن است. با آن (آب) برای شما زراعت و زیتون و نخل و انگور، و از همه میوه‌ها می‌رویاند؛ مسلماً در این، نشانه روشن برای اندیشمندان است.»  
«وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (نحل / 12)

«او شب و روز و خورشید و ماه را مسخّر شما ساخت، و ستارگان نیز به فرمان او مسخّر شمایند؛ در این، نشانه‌هایی است برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند.»  
«وَمَا ذَرَأَا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَكَّرُونَ» (نحل / 14)  
«مخلوقاتی را که در زمین به رنگ‌های گوناگون آفریده نیز مسخّر ساخت؛ در این نشانه روشن است برای گروهی که متذکر می‌شوند.»

مشاهده می‌کنید این آیات که به دنبال شناساندن خداوند متعال به گروه‌های مختلف اجتماعی است، از مرحله بديهيات عقلي آغاز و به مراحل پیچیده‌تر بعدی پرداخته، و به ترتیب؛ تفکر، تعقل و تذکر را متناسب با موضوع آیه، مطرح فرموده است. ما چنانچه در مطالب بعدی روشن خواهیم کرد، حوزه عمل دو عنصر تعقل و تفکر همانا در وجود انسان، عقل است. یعنی همه افرادی که دارای عقلند، می‌توانند با بکارگیری ابزارهای حسی، آنها را فعال نموده و در رفاه و آسایش زندگی خود مورد بهره‌برداری قرار دهند.

2) بر خلاف دو عنصر قلبی که جایگاه آنها محدود به حوزه عقل بود، سه عنصر «تفقه»، «تدبّر» و «تذکر» از جایگاه برتر قلبی برخوردارند؛ یعنی از حوزه عقل عبور کرده و در حوزه قلب آرام می‌گیرند. جایگاه و خاستگاه اصلی آنها قلب بوده، و همواره با ایمان معنوی همراهند.

3) تفکر و تعقل در موضوعی، آن گاه که با صبغه ایمان می‌آمیزند و به عنوان اعتقاد معنوی در قلب می‌نشینند، عبارت «تفقه» را بر خود بر می‌گزینند؛ و آن گاه که این اعتقاد قلبی و معنوی خود را با تمام وجود در عمل با اعضا و جوارح انسانی نشان می‌دهد، اصطلاحاً «تدبّر» گفته می‌شود؛ که بالاترین مراتب شناخت به شمار می‌رود؛ و اما عنصری که همه عناصر و مراحل شناخت بالا را

آسیب‌شناسی نموده و به بازان‌دیشی در فکر و عمل، و پویایی دایمی فرا می‌خواند، «تذکر» می‌گویند.

### تفکر

«تفکر» از ریشه «فکر» است. فکر در فرهنگ فارسی به مفهوم اندیشه، و «تفکر» به مفهوم «اندیشیدن» آمده است. در ادبیات عرب هم، «فکر» و «تفکر» این گونه معنا شده است:

«اعمال العقل فی المعلوم للوصول إلى معرفة المجهول»<sup>26</sup>

«به کار بردن عقل در معلومات، برای رسیدن به شناخت مجهولات (که همان مفهوم اندیشیدن و بررسی را می‌رساند.»

«الفکرُ ترتیبُ امور معلومهٍ لِلتأدی إلى مجهول»<sup>27</sup>

«فکر [عبارت از] مرتب ساختن امور معلوم است برای منجر شدن به [کشف] مجهول.»

### تفکر در قرآن

برای رسیدن به معنای تفکر در قرآن، در آغاز بایسته است به آیاتی که در آن دستور به تفکر آمده است، مروری داشته باشیم:

1) اندیشه در آفرینش آسمان‌ها و زمین

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.» (آل عمران / 191)

«همانان که خدا را در حال ایستاده، نشسته و خوابیده، یاد می‌کنند، و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، [می‌گویند]: پروردگارا! این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار.»

2) اندیشه در رویش گیاهان

«يُنَبِّتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.» (نحل / 11)

«با آن [آب] برای شما زراعت و زیتون و نخل و انگور، از همه میوه‌ها می‌رویانند؛ مسلماً در این، نشانه روشنی برای اندیشمندان است.»

3) اندیشه در عجایب خلقت حیوانات



«وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ. ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكَ ذُلًّا يُخْرِجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.» (نحل / 68-69)

«و پروردگار تو به زنبور عسل، وحی کرد که از کوهها و درختان و داربست‌هایی که می‌سازند، خانه‌هایی برگزین. سپس از تمام ثمرات بخور و راه‌هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده است، براحتی بیما. از درون شکم آنان، نوشیدنی با رنگ‌های مختلف خارج می‌شود که در آن، شفا برای مردم است. به یقین در این امر، نشانه روشنی است برای جمعیتی که می‌اندیشند.»

4) اندیشه در خود و دیگر آفریده‌ها و مسأله مرگ و پایان حیات آنها  
 «وَأَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى...»  
 (روم / 8)

«آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند، آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو هست، جز به حق و برای زمان معین نیافریده است.»

5) اندیشه در ضروریات خلقت و روابط بین آنها  
 «وَمِن آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (روم / 21)

«و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفریده، تا در کنار آنان آرامش یابید؛ و در میانتان مودت و رحمت قرار داد. در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند.»

6) اندیشه در اخلاق و عملکرد گروه‌های اجتماعی  
 7) «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.» (اعراف / 176)

«... مثل او همچون سگ است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را بیرون می‌آورد؛ و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می‌کند؛ این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستان‌ها را بازگو کن، شاید بیندیشند.»  
 با توجه و دقت عمیق در این آیات در می‌یابیم که واژه «تفکر» در قرآن در موارد زیر به کار می‌رود.

1) اندیشه در محسوسات دیداری (طبیعت و آفرینش قابل مشاهده) (تصوّر بدیهیات)

«يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» = خلقت زمین و آسمان

«يَنْبِت لَكُمْ بِهِ الزَّعْتِ وَالزَّيْتُونَ...» = آبیاری درختان به وسیله باران و چشمه‌ها

2) اندیشه در قوانین قابل مشاهده در طبیعت و فطرت انسان و حیوان (تصدیق بدیهیات)

«مَا خَلَقْتُ هَذَا بَاطِلًا» = آفرینش هدفمند

«اجل مسمی» = مرگ حتمی

«جعل بینکم مودّة و رحمّة» = محبت خانوادگی و فطرت بشری

«و اوحی ربّک الی النحل...» = فطرت حیوانات

3) سیر از جزء به کل در مطالعه جهان هستی (رهبابی از بدیهیات به کشف حقایق نظری)

«يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» = جزء

«رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» = کلّ

بنابراین، ادراکی که از طریق تصور و تصدیق امور بدیهی (محسوسات، متواترات، تجربیات، فطریات، وجدانیات و اولیات) حاصل شود و مجهولات نظری را برای خود معلوم سازد. در دیدگاه قرآنی بر عهده قوه تفکر می‌باشد.

مرحله تفکر که از آن در فلسفه به «عقل بالملکه» تعبیر می‌شود، مرحله‌ای است که انسان در دریافت و اثبات قضایای آن به علوم، دلایل و براهین پیچیده‌ای نیاز ندارد؛ و هر انسانی که دارای سلامت ذهن و حواس باشد، می‌تواند از آن استفاده نموده و برخی از حقایق طبیعی را درک نماید.

تعقل

«العقل ما یكون به التفكير الاستدلال و ترکیب التصورات و التصدیقات، و ما یتمیّز الحسن من

القیح، و الخیر من الشرّ و الحقّ من الباطل.» 28

«عقل، چیزی است که با آن، اندیشیدن، استدلال کردن و آمیزش تصوّرات و تصدیقات، روی

می‌دهد؛ و خوب و بد، خیر و شرّ، و حقّ و باطل از هم تشخیص داده می‌شود.»

با مقداری ژرف‌اندیشی در قرآن در می‌یابیم که در چیدمان سخن وحی، واژه «تعقل» در قالب

عباراتی نشسته است که آن عبارات، همانندی کمتری را در چیدمان واژه با واژه تفکر، داشته است.

واژه تعقل در قرآن با مفاهیم زیر دیده می‌شود:

## 1- تعقل درباره مسائل گفتاری - شنیداری

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ.» (ملک / 10)

(جهنمیان) می‌گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم. «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ. إِنَّ الشَّرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ.» (انفال / 21-22)

«همانند کسانی نباشید که می‌گفتند: شنیدیم؛ ولی در حقیقت نمی‌شنیدند. بدترین جنبندها نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه (تعقل) نمی‌کنند.»  
«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (فرقان / 44)  
«آیا گمان می‌بری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟ آنان فقط همچون چهار پایاوند، بلکه گمراه‌ترند.»

«... يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرْفُونَ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ...» (بقره / 75)

«... سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند.»  
«وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَا بِغَضَمِهِمْ إِلَى بَعْضِ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (بقره / 76)  
«و هنگامی که مؤمنان را ملاقات کنند، می‌گویند: ایمان آورده‌ایم، ولی هنگامی که با یکدیگر خلوت می‌کنند، می‌گویند: چرا مطالبی را که خداوند برای شما بیان کرد، به مسلمانان بازگو می‌کنید تا در پیشگاه خدا بر ضد شما به آن استدلال کنند؟! آیا نمی‌فهمید؟!»

## 2) تعقل در حیطة مباحث مکتوب

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.» (انبیاء / 10)

«ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکر شما در آن است؛ آیا نمی‌فهمید؟!»

«أَنَا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.» (یوسف / 2)

«ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، شاید درک کنید.»

«وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ.» (عنکبوت / 43)

«این‌ها مثال‌هایی است که ما برای مردم می‌زنیم، و جز دانایان آن را درک نمی‌کنند.»

## 3) تعقل در قلمرو طبیعت و اسرار نهفته آن

«وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ إِنْ فِي ذَلِكَ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.» (نحل / 12)

«او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت، و ستارگان نیز به فرمان او مسخر شما شدند؛ در این، نشانه‌هایی است برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند.»  
«وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ.» (قصص / 60)

«آنچه به شما داده شده، متاع زندگی دنیا و زینت آن است؛ و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است، آیا اندیشه نمی‌کنید؟!»

#### 4) تعقل در زمینه مقولات اجتماعی

«... تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ.» (حشر / 14)  
«آنان را متحد می‌پنداری؛ در حالی که دل‌هایشان پراکنده است؛ این به خاطر آن است که آنان قومی هستند که تعقل نمی‌کنند.»

#### 5) تعقل در روند تاریخ و سرنوشت ملت‌ها

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ.» (یوسف / 109)  
«آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند چه شد؟ و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا فکر نمی‌کنید؟»  
«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ...» (یوسف / 111)  
«در سرگذشت آنان درس عبرتی برای صاحبان عقل و اندیشه بود.»  
با توجه به سیاق آیات و جایگاه واژه «تعقل» در عبارات قرآن، در می‌یابیم که تعقل، در مفاهیم زیر کاربرد دارد:

#### 1) در محسوسات گفتاری و شنیداری

«... لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ»  
«إِنَّ الشَّرَّ الدُّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمِّ الْبِكْمِ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»

2) در محسوسات نوشتاری  
«لقد انزلنا اليكم كتاباً... افلا تعقلون»

3) در کشف قوانین و اسرار نهفته طبیعت  
«و سخر لكم الليل والنهار والشمس والقمر... ان في ذلك لآيات لقوم يعقلون»

بدیهی است که درک مطالب شنیداری و نوشتاری و دریافت رابطه انسان با کل طبیعت، به معلومات و تجزیه و تحلیل زیادی نیاز دارد، که تنها از عهده دانشمندان بر می آید: «و ما يعقلها إلا العالمون» و با مطالعه و کتاب و تحقیق و پژوهش در آنها میسر است. بنابراین، تعقل در دیدگاه قرآنی یعنی: مراجعه به معلومات بدیهی پیشین و آمیختن با قضایای نظری و واقعیات جهان بالا و پایین، برای کشف مجهولات عمیق و پیچیده تر، که از آن در فلسفه به «عقل بالفعل» تعبیر می کنند.

تفقه

یکی دیگر از مراحل شناخت قرآن، همانا «تفقه» است. تفقه در تعریف اهل لغت، از ریشه «فقه» به معنای درک عمیق علمی و تخصص یافتن در آن است؛ که غالباً در علوم دینی و احکام شرعی کاربرد دارد.<sup>29</sup>

این تعریفی که بیشتر لغت شناسان از واژه تفقه کرده اند، فرق چندانی با تفکر و تعقل نشان نمی دهد؛ و مفهوم دقیق تری از آن را افاده نمی کند. معنای دقیق و عمیق تفقه آنجا روشن می شود که در سیاق سخن وحی بدان توجه شود.

معنای تفقه در قرآن

آنچه از قرآن کریم برداشت می شود این است که حوزه عمل تفکر و تعقل - با وجه تمایزی که میان آن دو وجود دارد و قبلاً به آن اشاره کردیم - تا کرانه عقل است؛ اما حوزه عمل تفقه، فراتر از عقل، یعنی قلب است. تفکرات و تعقلات آن گاه که با خمیرمایه ایمان آمیخته و به اعتقاد معنوی تبدیل می شود، از حوزه عقل پا فراتر نهاده و در برترین جایگاه وجودی انسان که قلب است، جای می گیرد.

بنابراین تفقه، یعنی تعقل در مفاهیم شرعی برای درک حقیقت و یقین به آنها. بدیهی است که دین، هویت قلبی دارد؛ زیرا با ایمانی موضوعیت می یابد که جایگاه آن در قلب است.

به این آیات قرآنی بنگرید:

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ...» (انعام / 125)

«آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای اسلام می‌گشاید.»

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قَوْلُوا اسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...» (حجرات /

14)

«بادیه‌نشینان گفتند: ایمان آورده‌ایم. بگو: شما ایمان نیاورده‌اید؛ بلکه بگویید، اسلام آورده‌اید، زیرا هنوز ایمان به قلب شما وارد نشده است.»

با توجه به پایگاه قلبی دین که قلب است قرآن عظیم، دستور تفقه در دین را صادر می‌کند و می‌فرماید:

«... فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ...» (توبه / 122)

«چرا از میان هر اجتماعی، کسانی کوچ نمی‌کنند، تا دین‌شناس گردند و به هنگام بازگشت به سوی جامعه خود، آنان را بیم دهند؟ شاید بترسند و خودداری کنند!»  
برای شناخت بیشتر مفهوم و جایگاه قلبی تفقه، قرآن کریم آیات زیادی دارد که برخی از آنها چنین‌اند:

«... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَتَفَقَّهُونَ بِهَا...» (اعراف / 179)

«آنان قلب‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند.»

«وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ.» (انعام / 25)

«بر دل‌های آنان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند.»

«صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ.» (توبه / 127)

«خداوند دل‌هایشان را منصرف ساخته؛ چرا که آنان گروهی هستند که نمی‌فهمند.»

«رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ.» (توبه / 87)

«آنان راضی شدند که از بازنشستگان باشند (به جهاد نروند)؛ و بر دل‌هایشان مهر نهاده شده؛ از این رو نمی‌فهمند.»

یعنی آنان با چشم ظاهربین خود آنچه از جهاد می‌بینند، سختی‌ها و زخم شمشیرهاست؛ در حالیکه، «جهاد دری است از درهای بهشت، که خداوند آن را به روی دوستان مخصوص خود

گشوده است...» 30

و دارای خیر دنیوی و اخروی است. 31 نتیجه روی گردانی از جهاد، علاوه بر خواری و ذلت و محرومیت از نعمت‌های دنیوی این است که: «و ضُرِبَ عَلٰی قَلْبِهِ بِالْاَسْهَابِ، وَ اُدْبِلَ الْحَقُّ مِنْهُ» 32 دل او در پرده گمراهی مانده و حق از او روی می‌گرداند.»

رابطه تفقه با مطالب شنیداری

تعقل، تحلیل‌گر و پردازش‌گر مطالب شنیداری، بدون خمیرمایه ایمان است ولی تفقه علاوه بر تحلیل و پردازشگری مطالب شنیداری، با خمیرمایه ایمان نیز همراه است. از این رو، فقاقت، جایگاه رفیع‌تری نسبت به تعقل دارد.

گاهی در عبارات قرآنی و روایی، به دلیل رابطه نزدیک عقل و قلب، این دو واژه، جانشینی همدیگر را می‌پذیرند؛ اما باید توجه داشت که این همراهی و هم معنایی تا آنجاست که عنصر ایمان در آن دخالت نداشته باشد؛ آن گاه که عنصر ایمان در ماجرا دخالت کرده، دل و دماغ، راه خود را از هم تفکیک می‌کنند.

دماغ، حوزه تعقل را سرپرستی می‌کند و دل، حوزه تفقه را.

با این توضیحی که گفته آمد، به ارتباط تفقه با مطالب شنیداری در قرآن می‌نگریم:

«وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ اِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلٰی قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوْهُ وَ فِيْ اٰذَانِهِمْ وَقْرًا وَ اِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوْا بِهَا...» (انعام / 25)

«برخی از آنان به تو گوش فرا می‌دهند؛ ولی بر دلهای آنان پرده افکنده‌ایم تا آن را نفهمند؛ و در گوش آنان سنگینی قرار داده‌ایم، که اگر تمام نشانه‌های حق را ببینند، ایمان نمی‌آورند.»

«وَ اِذْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُوْرًا. وَ جَعَلْنَا عَلٰی قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوْهُ وَ فِيْ اٰذَانِهِمْ وَقْرًا...» (اسراء / 45-46)

«هنگامی که قرآنی می‌خوانی، میان تو و آنان که به آخرت ایمان نمی‌آورند، حجاب ناپیدایی قرار می‌دهیم، و بر دل‌هایشان پوشش‌هایی، تا آن را نفهمند؛ و در گوش‌هایشان سنگینی،»

«وَ مَنْ اٰظَلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَاَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ اِنَّا جَعَلْنَا عَلٰی قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوْهُ وَ فِيْ اٰذَانِهِمْ وَقْرًا وَ اِنْ تَدْعُهُمْ اِلَى الْهُدٰى فَلَنْ يَهْتَدُوْا اِذَا اَبَدًا.» (كهف / 57)

«چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او تذکر داده شده، و از آن روی گرداند، و آنچه را با دست‌های خود پیش فرستاد فراموش کرد؟! ما بر دل‌های اینان پرده‌هایی افکنده‌ایم تا نفهمند؛ و در گوش‌هایشان سنگینی قرار داده‌ایم؛ از این رو، اگر آنان را به سوی هدایت بخوانی، هرگز هدایت نمی‌شوند.»

«تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...» (اسراء / 44)

«آسمان‌های هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می‌گویند، و هر موجودی، تسبیح و حمد او می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.»

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه

«قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ...» (هود / 91)

«گفتند: ای شعیب! بسیاری از آنچه را می‌گویی، ما نمی‌فهمیم (نمی‌توانیم قلباً ایمان بیاوریم).»

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي. وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي. يَفْقَهُوا قَوْلِي.» (طه / 25-28)

«(موسی) گفت: پروردگارا! سینه‌ام را گشاده کن؛ کارم را برایم آسان گردان، گره از زبانم بگشای؛ تا سخنان مرا بفهمند (ایمان بیاورند).»

«...فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً.» (نساء / 78)

«چرا این گروه، حاضر نیستند سخنی را درک کنند (ایمان بیاورند)؟»

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْلًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا.» (كهف / 93)

«تا اینکه (ذوالقرنین) به میان دو کوه رسید؛ در دامنه آنها، قومی را یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند.»

این شواهد قرآنی، کاملاً نشان می‌دهد که مواد اولیه تفقه، مطالب شنیداری است، و آن گاه که در فرایند تعقل، با ملاطی از ایمان آمیخته شد، دلنشینی را بر می‌گزیند؛ چنان که گفته‌اند:

«... و يظهر من بعض الاخبار، انّ الفقه هو العلم الربّاني المستقرّ في القلب الذي يظهر آثاره على الجوارح.» 33

«از برخی اخبار چنین بر می‌آید که فقه، علم ربّانی است که در قلب مستقر می‌باشد، چنانکه آثار آن در کنش‌های انسانی خود را بروز می‌دهد.»

البته بدیهی است که مظهر مطالب شنیداری، گاه زبان انسانی است و گاه زبان قلم. و در عصر رسالت و امامت، بیشتر پیام‌های الهی از نوع نخستین بود، که شکل زبانی - شنیداری داشته است؛ ولی در دوران بعد از آن، غالباً زبان قلمی دارد، که شکل زبانی - نوشتاری به خود گرفته است.

امروز قرآن و روایاتی که در دسترس ماست، جملگی از نوع اخیر است.

پس تفقه، کاوش علمی - دینی است که از مسیر گوش تا قلب را طی می‌کند و چون به یقین تبدیل شد، در قلب جای می‌گیرد.

این است که امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:



«إِنَّ مَحَلَّ الْإِيمَانِ الْجَنَانُ وَ سَبِيلَهُ الْأَذْنَانُ» 34

«به راستی که جایگاه ایمان، قلب است؛ و مسیر ایمان هم گوش‌هایند.»  
«وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رِبْعُ الْقُلُوبِ، وَ اسْتَشْفَعُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصَّدُورِ.» 35

«قرآن را بیاموزید، که بهترین گفتار است؛ و در آن نیک بیندیشید که آن همانا بهار دل‌هاست. از نور آن شفا و بهبودی بخواهید که همانا در آن شفای سینه‌هاست.»

### تذکر

یکی از مراحل که در قرآن‌شناسی بسیار بدان تأکید شده، همانا مرحله «تذکر» است. تذکر از امور قلبی است که انسان را در مجاهده با نفس و شیطان کمک می‌نماید. دانشمندان عرفانی را نظر بر این است که تذکر از نتایج تفکر است. از این رو، منزل تفکر را بر منزل تذکر، مقدم دانسته‌اند. خواجه عبدالله انصاری می‌گوید:  
«تذکر فوق تفکر است. زیرا این طلب محبوب است. و آن حصول مطلوب.» تا انسان در راه طلب و دنبال جست و جوست، از مطلوب، محجوب است. 36

### تذکر در لغت

تذکر از ریشه «ذکر» است. ذکر در لغت به معانی: یادآوری کردن، به خاطر سپردن، چیزی را گفتن، پند دادن، مرد قوی، باران تند و چیزهای خشن و... آمده است. 37

### ذکر در قرآن

لغت‌شناسان قرآن می‌گویند که ذکر در قرآن به 18 معنا و مفهوم وارد شده، که عبارتند از:  
«عمل صالح 38، یاد خدا در زبان 39، یاد خدا در قلب 40، یادآوری 41، به خاطر سپردن 42، پند و موعظه 43، بزرگواری 44، خبر و آگاهی 45، وحی 46، قرآن 47، تورات، لوح م 48، حفوظ 49، سخن 50، اندیشیدن 51، نمازهای پنجگانه 52، نماز جمعه 53، توحید 54 و پیامبر 55. 56»  
این معانی هیچ‌کدام گانه هر چند از مفاهیم واقعی ذکر در قرآن به شمار می‌رود، ولی حقیقت ذکر آن گاه روشن می‌شود که این کلمه را همانند دیگر مراحل واژه‌شناسی قرآن، در چیدمان کلام الهی و در مجموع آیات قرآنی مورد کاوش و بازکاوی قرار دهیم.

در چنین کاوشی است که معنای جامعی از ذکر و تذکر در صحیفه دل نورپردازی و پرتوافشانی می‌نماید؛ که اهل لغت و عرفان و تفسیر از آن غافل مانده‌اند.

چنین کاوشی ما را بدانجا می‌رساند که بگوییم: تفکر، تعقل، تفقه و تدبّر هر کدام مراحل و منازل می‌باشند که ادراکات و دریافتهای ما را از جهان هستی پردازش نموده و همچون جواهری آراسته به رنگ ایمان به صندوقچه دل می‌سپارند، تا آنجا ذخیره گردد.

بدیهی است که ذخایر ارزشمند همواره مورد طمع و دستبرد راهزنان‌اند. ذخایر آن گاه در امان خواهد بود که توسط نگهبانانی هم از درون و هم از بیرون حافظت شود.

ذکر، به مثابه نیروی حفاظتی است که از جواهرات ایمان در خزانه دل حراست و پاسداری می‌کند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«ذَكَرُ اللَّهِ مَطْرَدَةُ الشَّيْطَانِ» 57

«یاد خدا سبب گریز شیطان است.»

«ذَكَرُ اللَّهِ رَأْسُ مَالِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ رِبْحُهُ السَّلَامَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ» 58

«یاد خدا سرمایه هر مؤمنی است که سود آن رهایی از چنگال شیطان است.»

«ذَكَرُ اللَّهِ دَعَامَةُ الْإِيمَانِ وَ عَصْمَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ» 59

«یاد خدا ستون ایمان و نگهبان از شیطان است.»

«ذَكَرُ اللَّهِ طَارِدُ الدَّاءِ وَ الْبُؤْسِ» 60

«یاد خدا دور کننده دردها و گرفتاری‌هاست.»

«مَنْ أَكْثَرَ ذَكَرَ اللَّهِ فَقَدْ بَرِيَءَ مِنَ النِّفَاقِ» 61

«آنکه بسیار یاد خدا کند از نفاق در امان است.»

چنانکه در این احادیث هم مشخص است، ذکر در انسان دقیقاً نقش حفاظتی را ایفاء می‌نماید؛ و مداومت جدی بر آن، انسان را تا دایره عصمت، هدایت و ارشاد می‌نماید.

در قرآن نیز چنین مفهومی از ذکر و تذکر نمایان است؛ که در شواهدی از آن، موضوع را توضیح خواهیم داد؛ ولی قبل از پرداختن به شواهد قرآنی، یادآوری این نکته لازم است که در قرآن واژه ذکر، آنجا که مربوط به عالم علوی است و از بالا به پایین است و یا آنجا که بیان محاورات مردمی است، در بردارنده یکی از مفاهیم هیجده گانه‌ای است که قبلاً آوردیم؛ ولی آنجا که بیان حال و رابطه خالق و خدایشان است، یک معنا بیش ندارد؛ و آن یادآوری عظمت خداوند عالمیان است که در نهایت خوف و خشیت انجام می‌پذیرد؛ هر چند که به طور کلی در مفاهیم ذکر، نوعی ارتباط با عظمت، انذار، خوف و خشیت پدیدار است؛ اما در ارتباط از پایین به بالا و از خلق به سوی خالق از مفهوم خاصی برخوردار است؛ و این یادآوری عظمت خداوند هستی و خوف از مقام و عذاب

اوست که نقش پاسداری از اندوخته‌های ایمانی را در قلب انسان ایفا می‌نماید. اینک شواهد قرآنی را در این خصوص مرور می‌نماییم:

1- «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ.» (اعراف / 205)

«پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف، آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن؛ و از غافلان مباش.»

2- «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ جِلَّتِ قُلُوبُهُمْ.» (حج / 35)

«همان‌ها که چون نام خدا برده می‌شود، دل‌هایشان پر از خوف می‌شود.»

3- «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ.» (یس / 11)

«تو فقط کسی را انذار می‌کنی که از این یادآوری پیروی کند و از خداوند رحمان در نهان بترسد.»

4- «لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا آتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.» (قصص / 46)

«تا قومی را که پیش از تو انذار کننده‌ای برای آنان نیامده است بترسانی، شاید که متذکر شوند (بترسند).»

5- «وَ جِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرَى.» (فجر / 23)

«در آن روز، جهنم را حاضر می‌کنند؛ در آن روز، انسان، متذکر می‌شود، (می‌ترسد)؛ اما این تذکر چه سودی برای او دارد؟»

6- «فَذَكَّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ.» (ق / 45)

«پس به وسیله قرآن، کسانی را که از عذاب من می‌ترسند، متذکر ساز.»

7- «كِتَابٌ أَنْزَلِ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَ ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ.» (اعراف / 2)

«این کتابی است که بر تو نازل شده - پس نباید از ناحیه آن ناراحتی در سینه داشته باشی - تا به وسیله آن بیم دهی؛ و تذکری است برای مؤمنان.»

8- «طه. مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى. إِلَّا تَذِكْرًا لِمَنْ يَخْشَى.» (طه / 1-3)

«ای رسول! ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به زحمت افتی. آن را فقط برای یادآوری کسانی که می‌ترسند نازل کردیم.»

9- «وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ.» (ق / 36-37)

«چه بسا اقوامی را که پیش از آنان هلاک کردیم، اقوامی که از آنان قوی‌تر بودند و شهرها را گشودند، آیا راه فراری وجود دارد؟ در این تذکری است برای آن کس که قلب (آگاه) دارد؛ یا گوش دل فرا دهد؛ در حالی که حاضر باشد.»

10- «كَلَّا بَلْ لَإِيخَافُونَ الْآخِرَةَ. كَلَّا إِنَّهُ تَذَكِّرُهُ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ.» (مدثر / 53-55)

«چنین نیست، بلکه آنان از آخرت نمی ترسند. چنین نیست آن یک هشدار باشی است، که هر کس بخواهد از آن پند گیرد.»

11- «فَإِمَّا تَثَقَّفْنَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ.» (انفال / 57)

«اگر آنان را در جنگ بیایی، آن چنان به آنان حمله کن که جمعیت‌هایی که پشت سرشان هستند، پراکنده شوند؛ شاید بترسند.»

12- «...أَوَلَمْ نَعْمَرَكُمْ مَا يُتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ...» (فاطر / 37)

«آیا شما را به اندازه‌ای که برای آگاهی انسان لازم بود عمر ندادیم؟ و هشدار دهنده‌ای به سوی شما نیامد؟!»

13- «إِنَّ اللَّهَ... وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.» (نحل / 90)

«خداوند... از فحشاء و منکر و ستم، نهی می‌کند؛ و به شما هشدار می‌دهد؛ شاید متذکر شوید.»

14- «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.» (اعراف / 201)

«پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا) می‌افتند؛ و فوراً آگاه می‌شوند.»

15- «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ يَذَكَّرُونَ.» (اعراف / 26)

«لباس ترس و پرهیزگاری بهتر است، اینها از آیات خداست؛ تا متذکر شوند.»

16- «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ.» (انفال / 2)

«مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌شود.»

17- «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيَلْعَلُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ لِيَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ.» (ابراهیم / 52)

«این پیامی برای مردم است، تا همه به وسیله آن انداز شوند، و بدانند او خدای یکتاست؛ و تا صاحبان مغز پند گیرند.»

18- «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحْذِرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ

يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يُتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ.» (زمر / 9)

«یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟ بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می‌شوند.»

19- «فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى. سَيَذَكَّرُونَ مَنْ يَخْشَى.» (اعلی / 9-10)

«پس تذکر ده اگر تذکر مفید باشد. کسی که خدا ترس باشد، متذکر خواهد شد.»

این آیاتی که به عنوان شاهد آوردیم و ده‌ها آیه دیگر، بیانگر آن است که تذکر در سیر از خلق به سوی حق حاوی پیامی از عظمت‌شناسی، احساس خوف و خشیت، و بروز حالت زاری و سجده در مقابل پروردگار عالمیان است که همگی نشانه آمادگی و بیداری نیروهای حفاظتی در جان و دل انسان است؛ هر چند که در کلیت ذکر، مفهومی از انذار و توجه به آسیب‌ها نهفته است. از مجموعه آیات قرآنی چنین فهمیده می‌شود که همه مراحل تفکر، تعقل، تفقه و تدبّر زمانی به سلامت، امنیّت، ثبات و اطمینان در وجود انسانی رسیده و او را به سوی رشد و تعالی هدایت می‌کند که قوه تذکر همواره در دل انسان زنده و بیدار بوده باشد.

علی‌علیه السلام می‌فرماید:

«فِي الذِّكْرِ حَيَاةُ الْقُلُوبِ» 62

«ذکر، مایه زندگی دل‌هاست.»

و قرآن در یک کلام می‌فرماید:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد / 28)

«آنان کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.»

جایگاه و خاستگاه ذکر

مداومت بر ذکر، بهترین عبادت‌هاست؛ 63 و بهترین ذکرها هم قرآن است. 64 ذکر، مناره ایمان است؛ 65 که فکر 66 و عقل و قلب را جلا و نورانیّت می‌بخشد. 67 آنها را رشد می‌دهد؛ 68 و هدایت می‌کند. 69 هیچ هدایتی مانند ذکر نیست؛ 70 زیرا که ستون ایمان و نگهبان استواری در برابر تهاجمات شیطانی است. 71

اما منشأ و خاستگاه ذکر، علم و حکمت می‌باشد؛ اهل ذکر، عالمان و راسخان در علم و صاحب‌دلانند.

بنگرید قرآن را:

1- «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُوا الْأُولَ الْأُولَاءِ الْآلِبَابِ» (زمر / 9)

«بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند! تنها خردمندان متذکر می‌شوند.»

2- «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَكَّرُ إِلَّا أُولَ الْأُولَاءِ الْآلِبَابِ» (بقره / 269)

«دانش و حکمت را به هر کس بخواهد می‌دهد؛ و به هر کس حکمت داده شود، خیر فراوانی داده شده است؛ و جز خردمندان، متذکر نمی‌شوند.»

3- «... وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَكِّرُوا إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ.» (آل عمران / 7)

«تفسیر آن (متشابهات قرآن را) جز خدا و راسخان در علم نمی دانند. می گویند: ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست؛ و جز صاحبان عقل، متذکر نمی شوند.»

4- «فَسَتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.» (انبیاء / 7)  
«اگر نمی دانید، از آگاهان پرسید.»

5- «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ.» (ص / 29)  
«این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان متذکر شوند.»

از این روی، کسانی اهل ذکر به شمار می روند که دارای قدرت تفکر، تفقه و تدبّر بوده و همواره با یاد خدا از باورهای تکوینی و تشریحی خود پاسداری می نمایند.

اولوالالباب کیانند؟

اولوالالباب، در لغت به صاحبان عقل و خرد ترجمه شده است؛ به دلیل اینکه «الباب» جمع «لب» بوده و «لب» هم به خالص هر چیز، عقل کامل و قلب گفته می شود.

اما با تعبیری که از اولوالالباب در قرآن مشاهده کردیم، اولوالالباب، صاحبان علم و حکمتی هستند که به هر چیزی که از جانب خدا آمده ایمان دارند؛ و اهل ذکر نیز می باشند.

حال با این تعبیر، از آنجا که طبق آیات قرآنی و روایات رسیده، عقل سلیم، حکمت، ایمان و تذکر، محل استقراری جز قلب ندارند،<sup>72</sup> از این رو اولوالالباب، با مفهوم «صاحبان مؤمن و متقی» بیشتر سازگاری نشان می دهد؛ تا صاحبان عقل و خرد؛ زیرا که صاحبان عقل و خرد، هر مؤمن و غیرمؤمنی را شامل می شود؛ در حالی که اولوالالباب، مدالی است که جز مؤمنان عالم و پرهیزگار را نشاید.

از این رو، قرآن تنها صاحبان را اهل ذکر و تذکر واقعی معرفی می نماید و می فرماید:

«إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» «وَ مَا يَذَكِّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ.»

فرق تقوا و تذکر

با توجه به تعریفی که از تذکر آورده شد، این سؤال به ذهن می آید که پس فرق تذکر با تقوا چیست؟ اگر تذکر حالت انذار و آسیب شناسی دارد، تقوا هم از چنان خصوصیتی برخوردار

است.<sup>73</sup>

اگر تذکر، قوه حفاظتی و بازدارندگی به شمار می‌رود، تقوا هم چنین است. 74 اگر جایگاه تذکر، قلب است، تقوا هم جایگاه قلبی دارد. 75 اگر تذکر، از مرتبت بالایی برخوردار است، تقوا هم دارای مرتبت رفیعی است 76؛ پس چگونه از هم تمییز داده می‌شوند؟ و وجوه تمایز آنها چیست؟ این سؤال، پاسخ مفصلی را می‌طلبد که از حوصله این مقال خارج است؛ ولی اجمالاً می‌توان چنین گفت:

مهم‌ترین و اساسی‌ترین فرقی که تذکر و تقوا با هم دارند، این است که تذکر، ارتباطش با اندیشه است؛ و تقوا ارتباطش با عمل است. تذکر، در سامانه ایمان همواره نقش ورودی و بازخوردی دارد؛ ولی تقوا نقش خروجی را ایفا می‌کند.

تقوا، کیفیت تولید و چگونگی عملکرد انسان را نشان می‌دهد، ولی تذکر عملکردهای انسانی را با استانداردهای تشریحی و ایمانی مورد ارزیابی و بازنگری قرار می‌دهد؛ تا محصول تقوا را عالی‌تر نموده و مشتری پسندش نماید.

علی‌علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ التَّقْوَى مُنْتَهَى رِضَى اللَّهِ مِنْ عِبَادِهِ.» 77

«تقوا، نهایت رضایتمندی خدا از بندگانش است.»

تذکر، در فرآیند قبل از تولید و بعد از تولید فعال است و کاربرد دارد؛ ولی تقوا، تنها در مرحله تصمیم‌گیری و اجرای عمل مؤمنانه خود را نشان می‌دهد. به طور کلی تقوا، محصول نهایی تفکر، تعقل، تفقه، تدبّر و تذکر، در بسته‌بندی خداپسندانه است.

شواهدی از آیات قرآنی را در این مورد مرور می‌نماییم:

1- «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَالِكَ خَيْرٌ» (اعراف / 26)

«لباس تقوا و پرهیزکاری بهتر است.»

2- «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.» (بقره / 177)

«نیکی، این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید؛ بلکه نیکی کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب و پیامبر ایمان آورده، و مال را با همه علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می‌کند؛ نماز را بر پا می‌دارد و زکات را می‌پردازد؛ و کسانی که به عهد خود به هنگامی که عهد بستند - وفا

می‌کنند؛ و در برابر محرومیت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند، اینان راست‌گویانند و پرهیزگارانند.»

3- «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ. الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ.» (بقره/ 2-4)

«آن (قرآن) کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت تقوا پیشگان است. (تقوا پیشگان) آنانند که به غیب، ایمان می‌آورند؛ و نماز را بر پا می‌دارند، و از نعمت‌هایی که به آنان داده‌ایم، انفاق می‌کنند. همچنین آنانند که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان می‌آورند؛ و به رستاخیز یقین دارند.»

تقوای پیشگان، همواره در اندیشه مرغوبیت کالا و بهبود مستمر آن هستند. 78 آنان از تولید کالای نامرغوب جداً پرهیز دارند؛ 79 و هیچگاه تولیدات و اعمال خود را بهترین اعمال نمی‌دانند و بر آن نمی‌بالند، بلکه برای خداپسندتر کردن اعمال خود، آنها را در معرض نقد و تذکر و بازنگری قرار می‌دهند؛ 80 تا به درجات بالای تقوا برسند آن گونه که خدا فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ.» (آل عمران/ 102)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن گونه که حق تقوا و پرهیزگاری است از خدا بپرهیزید.»

تدبیر

با توجه به تعریف و توضیحی که با استفاده از آیات قرآنی در ابتدای این جستار داشتیم، نکات زیر جلب نظر می‌کند:

1- تدبیر یک فرآیند قلبی است: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا.» (محمد/ 24)

2- تدبیر، کلید و رمز بازگشایی قلب‌هاست: «ام علی قلوب اقفالها.»

3- تدبیر، اختصاصی به موارد دیداری همچون تفکر، و اختصاصی به مطالب شنیداری همچون تعقل و تفقه ندارد، بلکه جامع‌نگری است؛ و استفاده از تمام محسوسات و ابزار شناخت را قبل از عمل و بعد از عمل شامل می‌شود: «وَأُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَاصْمَتْ لَهُمْ وَاعْمَى أَبْصَارَهُمْ.» و «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ.» و «لِيَتَدَبَّرُوا آيَاتِهِ.»

4- تدبیر، آسیب‌شناسی را به دنبال دارد: «لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ.»

5- تدبیر، می‌فهماند که قرآن از منبع واحدی صادر شده است؛ هدف واحدی را تعقیب می‌نماید؛ و اختلافی در سر تا سر آن دیده نمی‌شود: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا.»



- 6- تدبّر در قرآن پدروانه است و هر چه تدبّر در آن افزایش یابد به همان مقدار نتایج و پیام‌های بیشتری از آن دریافت خواهد شد؛ «مبارک» لیدبّروا.»
- 7- تدبّر در قرآن، دستور و تکلیف همگانی است؛ و به افراد و گروه خاصی اختصاص ندارد، از این رو، تدبّر، در راستای عمومی‌سازی فهم قرآن و عمل به آن است: «أفلا يتدبّرونَ القرآن...»
- 8- تدبّر، نفی تقلید ایستایی، در تفاسیر و برداشتهای دیگران از قرآن است.  
«أفلا يتدبّرون القرآن أم على قلوب أقفالها...»

معنای تدبّر از منظر روایات

تدبّر در قرآن، آنجا بهتر و بیشتر روشن می‌شود که از منظر روایات نیز به آن نگاهی داشته باشیم:  
پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«... معاشر الناس تدبّروا و افهموا آیاته و انظروا فی محکماته و لا تتبعوا متشابهه...» 81  
«ای مردم! در آیات قرآن تدبّر کنید و آن را خوب درک نمایید. در محکّمات آن دقت کنید؛ و متشابهاتش را پیروی مکنید.»

حضرت علی علیه السلام در ذکر خیری از برادران ایمانی خود چنین فرمودند:  
«أوه علی إخوانی الذین تلووا القرآن فأحکموه، و تدبّروا الفرض فأقاموه، أحيوا السنّة و أماتوا البدع...» 82

«دریغ! از برادرانم که قرآن را خواندند؛ و بر اساس آن قضاوت کردند. در واجبات الهی تدبّر کرده و آنها را بر پا داشتند. سنّت‌ها را زنده و بدعت‌ها را نابود کردند.»  
آن حضرت در بیان دیگری فرمود:

«ألا لا خیر فی قرائة لیس فیها تدبّر...» 83

«آگاه باشید! قرآن خواندنی که با تدبّر همراه نباشد، خیری در آن نیست.»

امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیث دیگری نیز فرمودند:

«تدبّروا آیات القرآن و اعتبروا به فانه أبلغ العبر.» 84

«آیات قرآن را تدبّر کنید؛ و از آن پند بگیرید، که همانا آن رساترین پندهاست.»

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه «یتلون حق تلاوته» (بقره / 121) - «کسانی که به آنان کتاب دادیم، آن را تلاوت می‌کنند؛ آن گونه که حق تلاوت آن است» - فرمودند:

«یرتلون آیاته و یتفهّمون معانیه؛ و یعملون بأحکامه؛ و یرجون وعده و یخشون عذابه، و یتمّثلون قصصه؛ و یعتبرون أمثاله؛ و یأتون أوامره؛ و یجتنبون نواهیة؛ و ما هو واللّه بحفظ آیاته و سرد

حروفه؛ و تلاوة سوره و درس أعشاره و أخماسه؛ حفظوا و أضعوا حدوده؛ و إنما هو تدبر آياته، يقول الله تعالى: «كتاب أنزلناه إليك مباركاً ليدبروا آياته» 85

«آیاتش را روشن و شمرده می‌خوانند؛ به مفاهیم آن توجه می‌کنند؛ احکام آن را به کار می‌بندند؛ به وعده‌هایش امیدوارند؛ از عذابش ترسناکند؛ از داستان‌هایش سرمشق می‌گیرند؛ از مثل‌هایش پند می‌گیرند؛ دستورهایش را بجا می‌آورند؛ از نهی‌هایش پرهیز می‌کنند.

به خدا سوگند! که حق تلاوت آن به حفظ آیات و پشت سرهم خواندن حروف و تلاوت سریع سوره‌ها - ده جزو و پنج جزو آن - نیست. (چه بسا کسانی که) کلماتش را حفظ کردند و دستورهای آن را ضایع ساختند؛ در حالی که رعایت حق تلاوت قرآن، تدبر در آیات الهی است، چنانکه خداوند می‌فرماید: قرآن، کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبر کنی.»

در روایت دیگری آمده است که آن حضرت هنگامی که قرآن به دست راست می‌گرفت تا آن را بخواند، قبل از باز کردن قرآن چنین دعا می‌کرد:

«اللهم... لاتجعل قرائتی قراءه لاتدبر فیها بل اجعلنی اُتدبر آیاته و احکامه آخذاً بشرایع دینک...» 86  
«خدایا قرائت مرا قرائتی که تدبر در آن نیست قرار مده، بلکه مرا آن گونه قرار بده که در آیات و احکام آن تدبر کنیم، در حالی که قوانین دین تو را اخذ می‌کنم.»

پیام روایات در مفهوم تدبر و کارایی‌های آن

- 1- رعایت آداب قرائت و دل سپردن به آن: «یرتلون آیاته»، «لاخیر فی قرائه لیس فیها تدبر.»
- 2- عمومی‌سازی فهم قرآن: «معاشر الناس تدبروا و افهموا آیاته...»
- 3- تأمل در محکم و متشابه آن: «وانظروا فی محکامه...»
- 4- استخراج حکم الهی از قرآن: «تلوا القرآن فاحکموه و تدبروا الفرض.»
- 5- پیاده‌سازی احکام الهی در خود و در جامعه «تدبروا الفرض فأقاموه» و «یعملون باحکامه.»
- 6- ترویج سنت‌ها و مبارزه با بدعت‌ها: «أحیوا السننه و أماتوا البدعه.»
- 7- پندگیری از مطالب تاریخی و مواعظ قرآن: «تدبروا آیات القرآن و اعتبروا» و «و یعتبرون أمثاله.»

8- امیدواری به وعده‌های قرآنی: «و یرجون وعده.»

9- احساس کردن عذاب‌های وارده در قرآن و ترس از آنها: «و یخشون عذابه.»

10- خود را در گودی داستان‌های قرآن دیدن: «یتمثلون قصصه.»

11- پیروی از دستورهای قرآنی: «و یأتون أوامره.»

12- پرهیز از نهی‌های قرآنی: «ویجتنبون نواهیه.»

تدبّر، از واژه‌های مهجور قرآنی است که تا کنون از عروس معنای آن نقاب‌گشایی کاملی انجام نگرفته است، گاه آن را تفکّر معنا کرده‌اند، گاه تعقل و گاه تفقه! هر چند این واژگان و این تعابیر در دستگاه وجودی انسان، بی‌ارتباط با همدیگر نیستند، ولی هر کدام جایگاه و مفهوم ویژه خود را دارند، که در یک خلاصه‌نگاری چنین‌اند:

تفکّر (پردازش محسوسات دیداری) (ر جهان‌شناسی)

تعقل (پردازش محسوسات دیداری و شنیداری) (ر خداشناسی)

تفقه (پردازش محسوسات شنیداری با آمیزه ایمان) (ر دین‌شناسی)

تذکّر (توجه به آفات، هواها و تهدیدها) (ر آسیب‌شناسی)

تدبّر در مرحله قبل از عمل (پردازش همه مفاهیم قرآنی با آمیزه ایمان) (ر قرآن‌شناسی)

تقوی (کیفیت محصول نهایی، عملکردها) (ر کردارشناسی)

تدبّر بعد از عمل (تکرار پیام یابی‌های قرآنی با آمیزه روح قرآنی) (ر فرصت‌شناسی)

این ترتیب براساس نظمی است که در متن مقاله بدان پرداختیم. هر چند می‌توان نظم این مراحل را به شکل دیگری نیز در نظر گرفت، از آن جمله: تفکّر، تعقل، تفقه، تدبّر، تقوا و تذکّر، زیرا تقوا مانع غرور و اعجاب و تذکّر عامل تنظیم و تعدیل و مانع خروج از معیارهاست.

با توجه به بار معنایی تدبّر در لغت و در قرآن، تدبّر، یعنی: پویایی در قرآن اندیشی و قرآن زیستی برای صعود به پله‌های بالایی ایمانی و تولید عمل صالح.

تدبّر در قرآن، دستور همگانی است و اختصاصی به مفسّران و دانشمندان ندارد. هر کس به اندازه خود می‌تواند از خرمن اندیشه قرآن خوشه‌ای بچیند و بهره‌ای ببرد، که این خود زمینه توسعه علم و اندیشه قرآنی و عمل قرآنی خواهد بود.

تدبّر در قرآن، تا جایی که دستاویز توجیه هواهای نفسانی و موجب خروج از عقلانیت نگردیده باشد، مصداق و تفسیر به رأی نبوده و همه مؤمنان مکلف به اجرای آن هستند.

1- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، تحقیق: ندیم مرعشلی، قم، دارالکتب العلمیه، 1392 ق، 166/

2- فقیه دامغانی، الوجوه و النظائر فی القرآن، تحقیق: عبدالعزیز سیّد الاهل، بیروت، دارالعلم للملایین، 1970 م، 172/.

3- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تصحیح و تعلیق: سید هاشم رسولی محلاتی و سید فضل‌الله یزدی طباطبایی، بیروت، 1480 هـ 9/158.

- 4 - قاضی ابی السعود، تفسیر ابی السعود، تعلیق: عبداللطیف عبدالرحمن، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1419 ه . ، 6/91.
- 5- حقی بروسوی، شیخ اسماعیل، تفسیر روح البیان، تعلیق و تصحیح: شیخ احمد عزّ و عنایه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1421 ق، 8/698.
- 6- طباطبایی، سیدمحمد حسین، المیزان، ترجمه: محمدجواد حجتی کرمانی، قم، دارالعلم، 1348 ش، 9/27.
- 7- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، قم، مدرسه امام امیرالمؤمنین، 21/469\_1364.
- 8- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه: سیدمهدی حائری قزوینی، تهران، امیر کبیر، 1/345\_1384.
- 9- مطهری، مرتضی، شناخت، تهران، انتشارات شریعت، 31/\_1361.
- 10- شیخ سعدی، طیبیات.
- 11- شناخت، 32/.
- 12- تجرید: یعنی دو امری که در عالم عین، هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند و امکان جدا شدن ندارند؛ ولی ذهن ما می‌تواند دو امر را از یکدیگر جدا کند؛ یعنی تجرید و مجرد کند.
- 13- شناخت، 34/.
- 14- همان، 40/.
- 15- همان.
- 16- محمدی ری شهری، محمد، مبانی شناخت، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1/272\_1369.
- 17- همان، 207-208/.
- 18- همان، 222/.
- 19- همان، 229/.
- 20- فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، تهران، انتشارات زوار، 24/18\_1344.
- 21- شناخت، 50/.
- 22- همان، 51/.
- 23- همان، 50/.
- 24- همان، 58/.
- 25- شناخت، 62/.
- 26- ابراهیم انیس و دیگران، المعجم الوسیط، استانبول، المكتبة الاسلامیة، بی‌تا، 2/698.

- 27- محمد خوانساری، منطق صوری، انتشارات آگاه، 16/ 1359.
- 28- المعجم الوسیط، 2/617.
- 29- نگ: مفردات راغب، ذیل واژه «فقه» و «المعجم الوسیط»، 2/698.
- 30- حضرت علی علیه السلام: «فانَّ الجهاد باب من ابواب الجنَّة فتحه اللّهُ لخاصَّة اولیائه...» نهج البلاغه، خطبه 27.
- 31- «.. لهم الخیرات...» (توبه / 88).
- 32- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه 27.
- 33- قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، تهران، انتشارات فراهانی، بی تا، 2/381.
- 34- آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی، غررالحکم و دارالکلم، چاپ اول، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، 87/ 1366.
- 35- نهج البلاغه، خطبه 110.
- 36- امام خمینی، روح اللّهُ، چهل حدیث، چاپ دوم، تهران، مرکز نشر فرهنگي رجا، 248/ 1368.
- 37- نگ: المنجد، ذیل ماده ذکر
- 38- بقره / 152.
- 39- نساء / 103.
- 40- آل عمران / 135.
- 41- یوسف / 42.
- 42- بقره / 231.
- 43- ق / 45.
- 44- انبیاء / 10.
- 45- انبیاء / 24.
- 46- حجر / 6.
- 47- انبیاء / 5.
- 48- انبیاء / 7.
- 49- انبیاء / 105.
- 50- اعراف / 62.
- 51- یس / 69.
- 52- نور / 37.

- 53- جمعه 9/
- 54- طه/ 124
- 55- انبياء/ 2
- 56- الوجوه و النظائر فى القرآن، 180/.
- 57- تصنيف غررالحكم، حديث 188\_ /3614.
- 58- همان، حديث 3621.
- 59- همان، حديث 3620.
- 60- همان، حديث 3618.
- 61- محمدى رى شهرى، محمد، ميزان الحكمة، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، 3/421\_ 1362،  
حديث 6433.
- 62- تصنيف غررالحكم، حديث 189\_ /3643.
- 63- على عليه السلام: «استديموا الذكر... و هو افضل العبادة» تصنيف غررالحكم، حديث 189/  
3654\_.
- 64- على عليه السلام: «افضل الذكر القرآن» همان، حديث 3635.
- 65- على عليه السلام: «ذكر الله نور الايمان» همان، حديث 3638.
- 66- على عليه السلام: «دوام الذكر يُنير القلب و الفكر» همان، حديث 3656.
- 67- على عليه السلام: «الذكر نور العقول و حياة النفوس و جلاء الصدور» همان، حديث 3634.
- 68- على عليه السلام: «الذكر نورٌ و رشد» همان، حديث 3629.
- 69- على عليه السلام: «الذكر هداية العقول و تبصرة النفوس» همان، حديث 3632.
- 70- على عليه السلام: «لا هداية كالذكر» همان، حديث 3646.
- 71- على عليه السلام: «ذكر الله دعامة الايمان و عصمة من الشيطان» همان، حديث 3620.
- 72- در اين باره آيات قرآن و برخى از روايات را قبلاً آورديم: حال، چند روايت ديگر را ملاحظه  
فرماييد:
- حضرت امام باقر عليه السلام: «العقل مسكنة قلب» ميزان الحكمة، 6/438.
- حضرت على عليه السلام: «الحكمة شجرة تنبت فى القلب» تصنيف غرر الحكم، حديث 59\_ /617.
- حضرت على عليه السلام: «رأس الحكمة لزوم الحق»، همان، حديث 631.
- حضرت على عليه السلام: «لا تسكن الحكمة قلباً مع شهوة»، همان، حديث 609.
- 73- «و اتقوا النار التى اعدت للكافرين» (بقره/131).

- 74- علي عليه السلام «التقوى اجتناب» تصنيف غررالحكم، /268، و «... لا حصن امنع من التقوى» همان، /270، حديث 5881.
- 75- «و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب» (حج/32) و «اولئك الذي امتحن الله قلوبهم للتقوى» (حجرات/3) و علي عليه السلام: «طوبى لمن اشعر التقوى قلبه»، تصنيف غررالحكم، /269، حديث 5858.
- 76 - «ان اكرمكم عندالله اتقاكم» (حجرات /13) و علي عليه السلام: «لاشرف اعلى من التقوى» تصنيف غررالحكم، حديث 5877.
- 77 - تصنيف غرر الحكم، /269، حديث 5858.
- 78- «ثم اتقوا و احسنوا و الله يحب المحسنين» (مائده/93).
- 79- «تعاونوا على البرّ و التقوى و لا تعاونوا على الاثم و العدوان و اتقواالله» (مائده/2).
- 80- «انّ الذي اتقوا اذا مسّهم طائف من الشيطان تذكروا» (اعراف/201).
- 81- حرّ عاملی، شیخ محمدبن حسن، وسايل الشيعه، بيروت، داراحياء التراث العربی، 1391 ق / 18/143.
- 82- نهج البلاغه، خطبه 182.
- 83- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، 92/211.
- 84- تصنيف غررالحكم و دررالکلم، /111.
- 85- ميزان الحكمة، 8/84.
- 86- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، 13/372.